

میراث ناآرام بیضایی و مسئولیت امروز ما...



رضایکبانی

منتقد

خبر رفتن بهرام بیضایی، خبر یک فقدان ساده نبود؛ چیزی شبیه شکافی ناگهانی در حافظه‌ی جمعی ما بود، انگار بخشی از زمان از حرکت ایستاد و صحنه‌ای خالی ماند که هنوز صدای گام‌ها در آن می‌پیچد. سوگ بیضایی، سوگ یک فرد نیست؛ سوگ جهانی است که با رنج، وسواس، پژو‌هش و تخیل ساخته شد و اکنون ما را با پرسشی بزرگ تنها گذاشته است؛ با این میراث چه خواهیم کرد؟

بیضایی از آن هنرمندانی نبود که تاریخ را روایت کنند؛ او تاریخ را به پرسشی می کشید. اسطوره در نگاه او، نه زینت روایت بود، نه پناهگاهی برای گریز از اکنون. اسطوره، زبانی زنده بود؛ زبانی برای گفت‌وگو با زمانه، برای لمس زخم‌های امروز، برای فهم تکرار خشونت، حذف و فراموشی. پیوند اسطوره و تاریخ در آثار بیضایی، پیوندی مکانیکی یا نوستالژیک نبود؛ اسطوره‌ها از صافی ذهن خلاق او می گذشتند، پالایش می شدند، می شکستند و دوباره ساخته می شدند تا بتوانند بار معنای تازه‌ای را بر دوش بکشند. در این جهان، گذشته هرگز تمام‌شده نبود؛ گذشته مدام به اکنون بازمی گشت تا چیزی را گوشزد کند.

خدمت بیضایی به حافظه‌ی جمعی ما، دقیقاً در همین بازگرداندن فراموش‌شده‌ها نهفته است. او صدا‌هایی را به صحنه آورد که تاریخ رسمی ترجیح داده بود خاموش بمانند. حافظه در آثار او امری خنثی نبود؛ میدان نزاع بود. او نشان داد که فراموشی، اتفاقی طبیعی نیست، تصمیمی است تاریخی. به‌ویژه حافظه زن، که در جهان بیضایی نه حاشیه، که کانون آگاهی است؛ زنانی که زودتر می دانند، زودتر می بینند و بهای دانستن را سنگین تر می پردازند... این نگاه، نه شعار بود، نه تزئین؛ حاصل سال‌ها اندیشیدن به قدرت، حذف و روایت...

اما بیضایی تنها آفریننده نبود؛ پژو‌هشگر بود. پژو‌هش در کار او حاشیه نبود، بنیان بود. نمایشنامه‌ها و فیلم‌هایش بر شاه‌های سال‌ها مطالعه اسطوره، آیین، تاریخ نمایش و متون کهن ایستاده اند. او از معدود هنرمندانی بود که مرز میان پژو‌هش، آموزش و آفرینش را برداشت. آن چه می نوشت، از دل خواندن می آمد و آن چه می آموخت، به اثر بدل می شد. آشارس نه فقط اثر هنری، که میدان اندیشه‌اند؛ کلاس‌های درسی که به جای پاسخ، پرسش تولید می کنند. در جهانی که شتاب، جای تأمل را گرفته، بیضایی شأن آهستگی را به ما یادآوری کرد.

در سینما، بیضایی هرگز تن به منطق بازار نداد. اندیشه و تلاش بیضایی هیچ‌گاه رنگ تجاری و تبلیغاتی به خود نگرفت. حضور او در موج نوی سینمای ایران، حضوری تعیین کننده و درعین حال مستقل بود. موج نو با او به زبان تازه‌ای دست یافت؛ زبانی که تصویر، سکوت، تاریخ و اسطوره را هم‌زمان به کار می گرفت. فیلم‌های بیضایی برای مصرف ساخته نشدند؛ برای مکث بودند. تماشاگر قرار نبود سرگرم شود؛ قرار بود درگیر شود، پس از پایان فیلم، همچنان در فکر بماند.

در تئاتر، با بیضایی جهشی رخ داد که بدون نام او قابل تصور نیست. صحنه در آشارس از محل بازیمایی به میدان رویارویی بدل شد. نمایش‌های او دعوت به تماشا نبودند؛ دعوت به مشارکت بودند. زبان، بدن، سکوت و آیین، همگی در خدمت اندیشیدن قرار می گرفتند. تئاتر بیضایی، تئاتر پرسش بود؛ پرسش از تاریخ، از قدرت، از نقش فرد در چرخه تکرار. این ج‌هش، هنوز هم بر صحنه تئاتر ایران سایه انداخته است.

بیضایی اهل سازش نبود؛ نه با بازار، نه با ابتذال پوچ رایج دوران، نه با روایت‌های آسان و... شاید به‌همین دلیل است که رفتن اش، تنها یک غیبت نیست؛ خلأست. اما همین خلأ، ما را به پرسش وامی دارد: مسیر بیضایی چگونه ادامه می‌یابد؟ آیا به تکرار فرم‌ها و نشانه‌ها ختم می‌شود، یا به تداوم یک شیوه‌ی اندیشیدن؟ شاید پاسخ، خود جهان بیضایی باشد؛ جهانی که از ما می خواهد به آسانی قانع نشویم، حافظه را جدی بگیریم، اسطوره را زنده ببینیم و تاریخ را همواره دوباره بخوانیم.

بهرام بیضایی رفت، اما پرسش‌هایش ماندند. شاید‌همین ماندن پرسش، نشانه‌ان باشد که او هنوز، به‌شکلی دیگر، در میان ما حضور دارد؛ در حافظه‌ای که اگر مسئولانه پاس داشته شود، می تواند همچنان زنده بماند.

رکسن: Reuters

فرهنگ

CULTURE

۱۴



علمیه روایت خطی غربیسی

دیوید استاساوایچ در کتاب «فرود و فرار دموکراسی»

معتقد است که دموکراسی یک گرایش انسانی است نه یک اختراع تمدنی



علی ورامینی

دبیر گروه فرهنگ

در نگاه غالب علوم سیاسی با محوریت ایده دموکراسی، هم مبدأ دموکراسی را غرب «آتن» می دانند و هم سرنوشت محتوم تاریخ را به سمت دموکراسی رفتند. مهم‌ترین فیکور در نظریه پایان تاریخ فوکویامااست که هر نظامی خارج از دموکراسی لیبرال را محکوم به نابودی می‌داند. فوکویاما تاریخ سیاست را اساساً غایبمند می بیند. در پایان تاریخ و حتی در آثار متأخرترش، دموکراسی لیبرال نقطه‌ای است که نیروهای عقلانی، اقتصادی و فرهنگی دیر یازوده آن همگرا می شوند. اگر چه فوکویاما بعدها نسبت به شکنندگی دموکراسی محتاط‌تر شد، اما هسته ایده‌اش همچنان باقی است؛ مدرنیزاسیون، دولت عقلانی و طبقه متوسط در نهایت به دموکراسی می انجامند. دیوید استاساوایچ در کتاب «فرود و فرار دموکراسی» دقیقاً همین پیش فرض را وارونه می کند. از نگاه او، قدرت یافتن دولت و پیشرفت ظرفیت‌های بوروکراتیک نه تنها الزاماً دموکراسی‌زا نیست، بلکه در بیشتر تاریخ، زمینه‌ساز خودکامگی بوده است. دموکراسی در روایت استاساوایچ، نه مقصد تاریخ، بلکه وضعیتی ناپایدار و مشروط است که اغلب پیش از دولت‌های نیرومند شکوفا شده، نه پس از آن‌ها. خلاف نظر فوکویاما در نگاه استاساوایچ، تاریخ نه مسیر پیشرفت، بلکه میدان نوسان است؛ دموکراسی می آید و می رود، بدون تضمین، بدون مقصد نهایی. درواقع او معتقد است که دموکراسی، نه دستاوردی تثبیت‌شده، بلکه تعادلی شکننده در برابر تمرکز قدرت است که باید دائماً بازساخته شود. دیوید استاساوایچ (David Stasavage) دانشمند علوم سیاسی و استاد دانشگاه نیویورک (NYU) است



که تخصص اصلی اش در اقتصاد سیاسی، تاریخ تطبیقی دولت‌ها و نهاد‌های سیاسی است. او از چهره‌های برجسته‌ای است که روش‌های کمی علوم سیاسی را با تاریخ بلندمدت و شواهد آرشیوی پیوند می‌زند و به جای تمرکز صرف بر دموکراسی‌های مدرن غربی، به ریشه‌های نهادی قدرت و مشارکت سیاسی در جوامع پیشامدرن و غیرغربی می‌پردازد. استاساوایچ پیش ازاین کتاب، با آثاری در باره مالیات، نمایندگی سیاسی و دولت‌های اولیه شناخته شده بود و همین پیشینه باعث شده نگاهش به دموکراسی نه هنجاری و آرمان‌گرایانه، بلکه تحلیلی، نهادی و گاه بدبینانه باشد؛ نگاهی که دموکراسی را نه نتیجه پیشرفت اخلاقی، بلکه محصول توازن شکننده قدرت، اطلاعات و اجبار در تاریخ سیاسی انسان می‌فهمد.

گسست انسان‌ها

نگاهی به کتاب «افسانه فیل»

که گسست پنهان اما عمیق روابط انسانی را روایت می کند



مهسا طاعتی

خبرنگار گروه فرهنگ

کتاب «افسانه فیل» که انتشارات نیلوفر آن را در ماه‌های اخیر منتشر کرده، اولین رمان فریما طلوع، نویسنده، مترجم و فیلمساز ایرانی است. او در این رمان معمایی و فانتزی، مرز خیال و واقعیت در زندگی روزمره شخصیت‌های ساده و آشنا اما پیچیده و ترسناک داستانش را با روایت‌های تو در تو و عناصر غیر معمول از بین می برد تا گسست روابط ساکنین یک آپارتمان را به تصویر بکشد. تصویری که از دل آن آشفتگی روابط زناشویی، تنهایی، زن‌انگی، خانواده، خودکشی و وسواس‌های شخصیتی نمودی‌پدای می کند. اماموقعیت مرکزی روایت‌ها در کتاب زمانی رخ می دهد که مخاطب با این جمله مواجه می‌شود: «یک موجود بزرگ‌جنه و عظیم، یک فیل، درست افتاده بود جلوی ساختمان و راه را بند آورده بود.» فریما طلوع از فیل به‌عنوان نمادی برای توجه مخاطب به خلأ و گسست بزرگ و عمیق روابط انسانی استفاده می کند تا تعجب و برداشت متفاوت هر یک از شخصیت‌ها را از این رویداد

کتاب پنجمشبه

▼ **دموکراسی؛ ضعف قدرت یا فضیلت اخلاقی؟**

ایده اصلی کتاب «فرود و فرار دموکراسی» این است که دموکراسی، نه محصول خاص تمدن غرب است، نه نقطه اوج و نهایی تکامل سیاسی بشر، بلکه شکلی از سازمان دهی قدرت است که بارها و بارها، در جوامع مختلف و مستقل از یکدیگر، پدید آمده و از میان رفته است. دموکراسی در این نگاه، نه یک «اختراع تاریخی»، بلکه پاسخی تکرار شونده به مسئله قدرت، اطلاعات و اعتماد در جوامع انسانی است. استاساوایچ می‌کوشد روایت خطی و اروپامحور تاریخ دموکراسی را کنار بزند؛ روایتی که دموکراسی را از آتن آغاز می کند، آن را برای قرن‌ها گم‌شده می داند، سپس در اروپا دوباره زاده شده معرفی می کند. درواقع کتاب می خواهد بگوید این روایت که دموکراسی از آتن زاده شده، نه تنها ناقص، بلکه گمراه کننده است، چرا که دموکراسی‌های غیرغربی، غیرمدرن و حتی بدون دولت متمرکز را نادیده می گیرد. از این منظر دموکراسی پیشامدرن درواقع محصول ضعف قدرت است، نه فضیلت اخلاقی و دموکراسی اغلب، نه از آرمان گرایی، بلکه از ناتوانی حاکمان زاده می شود. استاساوایچ نشان می دهد که در بسیاری از جوامع تاریخی، مشارکت سیاسی زمانی شکل گرفته که حاکمان اطلاعات کافی درباره جامعه نداشتند، ابزار بوروکراتیک برای کنترل نداشتند، و برای تصمیم گیری ناچار به مشورت با گروه‌های مختلف بودند. در این چارچوب، دموکراسی، نه انتخابی اخلاقی، بلکه راه حلی عملی برای حکومت کردن در شرایط کمبود اطلاعات و قدرت اجرایی است. هر جا دولت ضعیف بوده، توزیع قدرت افزایش یافته؛ و هر جا دولت توانمند، متمرکز و مطلع شده، خودکامگی رشد کرده است. نویسنده معتقد است که سقوط دموکراسی، نتیجه پیشرفت بوده است و نه عقب ماندگی. یکی از ایده‌های بحث برانگیز کتاب این است که پیشرفت دولت‌ها، دشمن دموکراسی‌های اولیه بوده است. با افزایش توان دولت‌ها در جمع آوری مالیات، ثبت داده‌ها، شناخت اقتصاد، و اعمال خشونت سازمان یافته، نیاز به مشارکت و رضایت عمومی کاهش یافته و حکومت‌های متمرکز و اقتدارگرا جایگزین اشکال مشارکتی شده اند. بنابراین «افول دموکراسی» در تاریخ، اغلب نشانه عقب گرد نبوده، بلکه پیامد افزایش ظرفیت دولت‌ها بوده است.

▼ **دموکراسی مدرن؛ جهشی نهادهی**

از سوی دیگر، کتاب تأکیدی می کند که دموکراسی مدرن (با انتخابات، تفکیک قوا، قانون اساسی و حقوق برابر) ادامه طبیعی دموکراسی‌های باستانی نیست، بلکه پاسخی تازه به مسئله‌ای تازه است. مسئله اصلی امروز دموکراسی این است که چگونه می توان در دولت‌های بزرگ، پیچیده و متمرکز، مشارکت سیاسی را حفظ کرد؟ نظام‌های «مهار و موازنه»، نمایندگی غیرمستقیم و حقوق شهروندی، نه تقلید از آتن، بلکه ابزارهایی برای مهار قدرت دولتی بیش از حد قوی بوده اند. همچنین استاساوایچ معتقد است که دموکراسی مسیر خطی ندارد، تضمین شده نیست و پایان تاریخ نیست. اما در عین حال، آن قدر در تاریخ بشر تکرار شده که می توان گفت گرایشی طبیعی به محدود کردن قدرت مطلق در انسان ها وجود دارد. دموکراسی ممکن است فروپاشد، اما ایده مشارکت سیاسی، دوباره و دوباره، در اشکال تازه بازمی گردد. دموکراسی، نه دستاورد خاص غرب است، نه اوج نهایی سیاست؛ بلکه پاسخی انسانی، تکرار شونده و شکننده به مسئله قدرت، اطلاعات و اعتماد در جوامع است؛ پاسخی که هر جا قدرت بیش از حد متمرکز شود، به خطر می افتد و هر جا مهار شود، دوباره زاده می شود.

▼ **نقدها و نظرها در باره کتاب**

باتوجه به ایده بدیع استاساوایچ و نقد گفتمان غالب درباره دموکراسی، طبیعی است که کتاب مورد توجه قرار بگیرد و نقدهای بسیاری بر آن نوشته شود. در ادامه به چند نقد اساسی که به این

است تا ارتباط بین ادبیات و هنرهای تصویری را در آثارش حفظ کند. این رویکرد او را می توان، هم در ترجمه آثاری چون «رو در رو با اینگمار برگمان»، «سراشیب طولانی» و «آخر داستان» مشاهده کرد، هم در ساخت مستند «افسانه اولیس» که از دوربین برای نمایش سانسور، فشار و محافظه کاری در انتشار رمان «اولیس» با ترجمه منوچهر بدیعی استفاده کرده است. رویکرد هنری فریما طلوع در تلفیق زبان تصویری و ادبی در اولین رمان اش به نام «افسانه فیل» هم دیده می شود. جدای از مضمون اصلی داستان، جلد کتاب هم تحت تاثیر فیلم «هشت‌نویم» فدریکو فلینی، همچنین برخی متون کهن فارسی طراحی شده است. انتخاب رنگ صورتی هم برای جلد کتاب از فضای روایت داستان «افسانه فیل» الهام گرفته شده است. علاوه بر این، به گفته فریما طلوع، منبع الهام او برای نوشتن این رمان، آثار ادبیات کلاسیک همچون داستان‌های بهرام صادقی و تذکره الاولیا بوده‌اند که نقش مهمی در خلق فضا و حس و حال داستان ایفا کرده‌اند.

محور اصلی داستان در کتاب «افسانه فیل» با این جمله شکل می گیرد: «یک موجود بزرگ‌جنه و عظیم، یک فیل، درست افتاده بود جلوی ساختمان و راه را بند آورده بود.» تصویری عجیب و خیالی که از همان ابتدا مخاطب را با دنیای فانتزی و معمایی کتاب آشنا می کند. اما در کنار این، داستان‌های دیگری از شخصیت‌های آپارتمان روایت می شود.

▼ **گسست فیل وار**

علاوه بر داستان «افسانه فیل» که اسم کتاب هم از آن گرفته شده، روایت‌های دیگری به نام‌های «شماره بیست‌وشش»،

غیرطبیعی نشان بدهد. فراتر از آن، بر این موضوع تاکید می کند که زندگی معمولی، ساده و تکراری روزمره هر یک از شخصیت‌ها پر از عمق، پیچیدگی، ترس، خشم و عواطف انسانی است که از آن‌ها غفلت شده است.

▼ **پیوندهنده تصویر و ادبیات**

فریما طلوع، نویسنده، مترجم و فیلمساز یکی از چهره‌های ادبیات و سینمای معاصر ایران است که سینما و فیلمسازی خوانده، اما فعالیت خود را محدود به دنیای تصویر نکرده؛ بلکه همواره سعی کرده